



● درامد

نخستین تجربه های سیاسی حجت الاسلام والمسلمین رحیمیان در نوجوانی و با شرکت در دادگاه آیت الله طالقانی و سران نهضت آزادی شکل گرفت. تجربه ای که هرگز از یاد او نرفت و جلوه های باشکوهی از شجاعت، جسارت و ایمان بر خاسته از شناخت عمیق از مفاهیم اسلامی را در ذهن او به یادگار گذاشت. با سپاس از نماینده ولی فقیه در بنیاد شهید و امور ایثارگران که در فضای صمیمی این خاطرات را برای ما بازگو کردند.

« آیت الله طالقانی در دادگاه » در گفت و شنود شاهد یاران با  
حجت الاسلام والمسلمین محمد حسین رحیمیان

## وقار او در دادگاه، آرامبخش بود...

در آمده است. دادگاه را هم به همان شکل نگه داشته اند. دقیقاً نمی دانم. به هر حال در محوطه وسط این پادگان، سالی بود که در آنجا محاکمات انجام می شدند. ما برای اولین بار تصمیم گرفتیم به تهران بیاییم و در این محاکمات شرکت کنیم. آن زمان شاید یک بار بیشتر به تهران نیامده بودیم، آن هم عبوری و در آبان ۱۳۴۱ که همراه پدرمان آمدیم و شب در مسافر خانه مروی بودیم و بلیط گرفتیم و رفتیم مشهد؛ بنابراین اصلاً با تهران آشنایی نداشتیم و برای ما که هنوز تهران نیامده بودیم، این شهر به شکل یک هیولای وحشتناک جلوه می کرد. دفعه پیش هم که آمده بودیم با حمایت پدر بود. برای اولین بار بیاییم تهران و آن هم به دادگاه نظامی در عشرت آباد! از آن طرف، پول کرایه ماشین هم نداشتیم. ما شهری به مان پنج تومان بود و باید برای آمدن به تهران نفری دو تومان می دادیم. یا یکی از دوستان از سرشرب تا نزدیک سحر سر چهار راه سعیدی که آن موقع به آن می گفتند چهارراه شاه، ایستادیم و هر اتوبوسی که می آمد می گفت نفری دو تومان و ما می گفتیم هر دویمان را سه تومان بگیر. بالاخره نزدیکی های سحر بود که اتوبوسی ایستاد و قبول کرد که از ما دو نفر سه تومان بگیرد. آمدیم تهران و با کلی جستجو، بدون بلد بودن خیابان ها و پادگان، پرسن پرسن آمدیم تا رسیدیم به پادگان عشرت آباد. پادگان هم جای بزرگی بود و ما

چند سال داشتید؟

حدود ۱۴ سال. هنوز به حد تکلیف نرسیده بودم، لذا ریزه کاری ها طبعاً در ذهنمان باقی نمانده و یا خیلی چیزها را به دلیل شرایط سنی متوجه نبودیم و به دلیل تازه کار بودن، طبعاً از پیشینه ها خیلی اطلاع نداشتیم. به هر حال متوجه شدیم که محاکمه آیت الله طالقانی و جمع دیگری قرار است در پادگان عشرت آباد انجام بگیرد. بخشی از زندان حضرت امام (ره) هم در همین پادگان عشرت آباد سپری شد که یکی از سخت ترین دوران های زندان امام (ره) بود و الان هم به صورت موزه

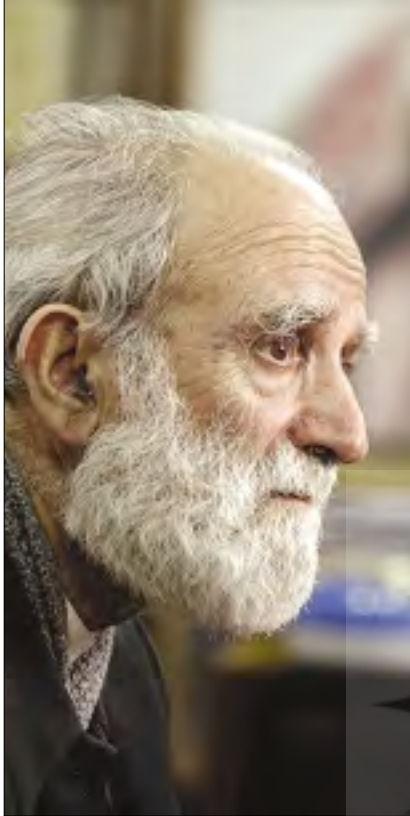
چگونه با نام آیت الله طالقانی آشنا شدید؟ با آغاز نهضت حضرت امام (ره) و بعد هم با دستگیری ایشان در ۱۵ خرداد ۴۲ و در شرایطی که نهضت در غربت بود و هنوز تفکر انقلابی حضرت امام (ره) و راه و روش ایشان در بین حوزه ها و روحانیت آن گونه که باید و شاید، جانیافته بود، برای ما بسیار جالب بود که برای اولین بار با نام آیت الله طالقانی آشنا شدیم. ایشان در آن زمان در تهران بودند و به عنوان چهره و شخصیتی که انقلابی و ضد رژیم بودند و در استمرار نهضت امام هم تحرکات ارزنده ای داشتند؛ شناخته شده بودند و مبارزاتشان منجر به دستگیری ایشان و جمع دیگری از چهره ها و شخصیت های سیاسی آن زمان در تهران شد. با دستگیری آیت الله طالقانی، مجموعه ای از طلاب آن زمان در قم، تلگرافی ارسال کردند و بنده هم به خاطر حضور در تمام این فعالیت ها، توفیق داشتم که در امضای این تلگراف هم شرکت داشته باشم. هنگامی که محاکمه ایشان و جمع دیگری مطرح شد، اطلاع پیدا کردیم که محاکمات علنی هستند که این خود پدیده ای کم نظیر بود، چون اینگونه محاکمات معمولاً غیر علنی و بدون حضور مردم و با شیوه های رایج دستگاه قضائی وقت، انجام می شدند. البته در آن شرایط ما شاید جزو خردسال ترین افرادی بودیم که در جریان نهضت قرار داشتیم و لذا علت علنی بودن این محاکمه را نمی دانستیم.



فضا بسیار رعب آور و وحشتناک بود. در این فضا چیزی که جلب توجه می کرد؛ آرامش محض و مطلق حضرت آقای طالقانی بود که انگار در خانه خودش و در فضای خانوادگی خودش نشسته بود و اثری از ترس، مرعوبیت و وضعیت غیر عادی در چهره و حرکات ایشان دیده نمی شد. انسان واقعاً می دید مثل کوه استوارند، «ولا تحرکه العواصف».



دکتر عباس شیبانی



۱۳۴۲. آیت الله طالقانی در دادگاه.

نمی دانستیم از کدام طرف باید برویم. همه راه را پیاده آمدیم تا بالاخره در ورودی را پیدا کردیم. آنجا کنترلمان کردند و بعد مسافتی طولانی را رفتیم تا رسیدیم به سالن. در سمت شرقی سالن ارتشی ها نشسته بودند. دادگاه کاملاً دادگاه نظامی بود و همه آنها بی که نشسته بودند، نظامی های رده بالا بودند. پایین جایگاه، متهمین نشسته بودند. پشت سر آنها هم چند ردیف صندلی برای تماشاچیان چیده بودند. تعداد تماشاچی ها هم زیاد نبود. اساساً کسی جرئت نمی کرد بیاید، چون قطعاً ارتباط و انتساب آنها با متهمین مورد سؤال قرار می گرفت و روی آنها حساس می شدند و چه بسا هدف از علنی کردن دادگاه هم، نشان کردن همین افراد بود تا بفهمند چه کسانی با اینها ارتباط یا به آنها علاقه دارند، با این همه، چون اطلاع رسانی شده بود و همه می دانستند که چنین محاکماتی در بین هست، علی القاعده باید عده بیشتری شرکت می کردند، اما بیش از ده بیست نفر نبودند. اینها هم غالباً بستگان درجه یک آقایان بودند که در فاصله بین جلسات و هنگام تنفس با آنها ملاقات می کردند و من دیدم که عده ای از دخترهای مرحوم طالقانی، دور ایشان را گرفتند. شاید در آن جلسه، آدم غریبه ای که از راه دور آمده بود، من بودم و یک نفر دیگر. صحنه، صحنه بسیار با هیبت و وحشتناکی بود. اولاً خود فضای خفقان دوره ستمشاهی در سطح جامعه، فضای ترسناکی بود. یادم هست موقعی که می خواستیم از خیابان نیاوران که کاخ شاه در انتهای آن بود، عبور کنیم، وحشت می کردیم و دور و بر خودمان را می پاییدیم.

در خانه خودش و در فضای خانوادگی خودش نشسته بود و اثری از ترس، مرعوبیت و وضعیت غیر عادی در چهره و حرکات ایشان دیده نمی شد. انسان واقعاً می دید مثل کوه استوارند، «ولا تحرکه العواصف». هیچ چیزی مایه نگرانی و ترس ایشان نمی شد. برای ما که کودک این راه بودیم، این عظمت و این هیبت و این آرامش، بسیار الهامبخش و عبرت آموز بود. آنچه که به شکل مشخص از آن جلسه در ذهنم باقی مانده، جر و بحث ها و دفاعیات بسیار بسیار جسورانه و شجاعانه توأم با فریاد جناب آقای دکتر عباس شیبانی در مقابل آنها بود. آن چنان بر سر آنها فریاد می زدند، آن چنان جسورانه در مقابل آنها صحبت می کردند که با آنکه محتوای صحبت ها یادم نیست، اما آهنگ صدایشان هنوز در گوشم هست. آن لحن جسورانه و قدرتمندانه و مقتدرانه ای که در مقابل آنها داشتند، برای ما شگفت انگیز بود. به هر حال مسائل مطرح می شدند و اینها دفاع می کردند و جلسه تا ظهر ادامه داشت. ظهر هم که می شد آقای طالقانی می گفتند: «الصلوه» و عملاً جلسه را تعطیل می کردند.

ایشان در دادگاه کوچک ترین حرفی نمی زدند و دادگاه را قبول نداشتند. جلسه دادگاه تمام شد و ما بیشتر از قبل اشتیاق پیدا کردیم که در این جلسات شرکت کنیم. تهران هم که برای اولین بار آمدیم، تهران عشرت آباد و دادگاه نظامی و محاکمه آقای طالقانی بود که با تهران آمدن های بسیاری از نوجوانان آن زمان فرق داشت. چند نوبت دیگر هم با همان سختی از قم آمدیم و بالاخره در آخرین نوبتی که آمدیم، تصمیم گرفته بودند مانع از حضور افراد متفرقه بشوند و فقط بستگان متهمین را اجازه بدهند و ما وقتی آمدیم هر چه به سرباز دم در اصرار کردیم، به او سپرده بودند که کسی را راه ندهد. ما اصرار کردیم و گفتیم با هزار سختی از قم آمده ایم و حالا این دفعه را هم اجازه بدهید که ما برویم و شرکت کنیم، سرباز گفت، «تو بچه ای و به سن قانونی نرسیده ای.»

**لباس می پوشیدید؟**

نه، عرقچین روی سرمان می گذاشتیم و کت بلندی می پوشیدیم که نشانه آغاز طلبگی بود، چون من وقتی معمّم شدم که به نجف رفتم، سال ۴۵ به بعد بود. خودم عمامه پیچیدم و سرم گذاشتم. خلاصه آن روز، هر چه اصرار کردیم، گفت، نمی شود. با اینکه شب تا صبح نخوابیده بودیم و با سختی آمده بودیم، مأیوس و دل شکسته برگشتیم رفتیم مسجد عزیزالله که شنیده بودیم پایگاه انقلابی هاست و پیشنهاد آنجا که پیرمردی روحانی انقلابی بود و همان سال ها هم فوت کرد؛ آقای فلسفی هم آنجا به منبر می رفت. مسجد عزیزالله چه در تهران چه در سطح کشور مشهور بود. برای استراحت کوتاهی به آنجا رفتیم و جریانات جالب و شیرینی برای ما اتفاق افتاد که در حال حاضر مجال ذکر آنها نیست.

به هر حال پس از جریانات مربوط به کاپیتولاسیون و تبعید حضرت امام، ما نیز به فاصله کمی به نجف مشرف شدیم و طبعاً دیگر سعادت دیدار با آیت الله طالقانی را نداشتیم. خدایش رحمت کند و در رضوان خود جای دهد. ■

وضعیت عادی نبود، چه رسد در پادگان و جایی که اسمش دادگاه نظامی بود و آدم هایی که کلی مدال و قبه داشتند. این روزها بنندگان خدا نظامی های ما حداکثر، درجه ای روی شان شان است و پس، اما آنها به صورت کاذب، ابهتی برای خودشان درست کرده بودند و موضوع پرونده هم محاکمه کسانی بود که در مقابل شاه ایستاده بودند و محاکمه نظامی می شدند. فضا بسیار رعب آور و وحشتناک بود. در این فضا چیزی که جلب توجه می کرد؛ آرامش محض و مطلق حضرت آقای طالقانی بود که انگار

**با آغاز نهضت حضرت امام (ره) و بعد هم با دستگیری ایشان در ۱۵ خرداد ۴۲ و در شرایطی که نهضت در غربت بود و هنوز تفکر انقلابی حضرت امام (ره) و راه و روش ایشان در بین حوزه ها و روحانیت آن گونه که باید و شاید، جا نیفتاده بود، برای ما بسیار جالب بود که برای اولین بار با نام آیت الله طالقانی آشنا شدیم.**